

حاج آقا انگار که "دردی" داشت، تو مسجد هر روز خلوت تر از دیروزش!

همش با حرص و جوش سخنرانی می کرد که؛ آی از چه نشستید! فساد همه جارو برداشته و این بلای خانمان سوز "بی حجابی" دهنمان را...

بعد پشت سر هم آیات و روایات و منقولات مختلفی خوند که البته هیچ ربطی به موضوع نداشت! مثلاً از آیه غیرالمغضوب علیهم والضالین نتیجه می گرفت که اگر بی حجاب هارو منزوی نکنید، اگر بهشون جنس بفروشید، اگر در هوای آلوده که میگویند جز به ضرورت نباید بیرون! نرید تجمعات حمایت از حجاب، لاجرم هم شما خاسرین هستید که البته در سوره عصر هست و البته در واقع بی حجاب ها هم جزو مطففین هستن که البته اون هم در سوره ی دیگر ای هست در واقع...

خلاصه، سیره ی پیامبران و امامان رو انجام بدید و بجنگید با بی حجاب ها و گر نه به وادی و بالوالدین احسانا نمیرسید که إن شاء الله بریم کربلا...!

"جوون" که کلی گیج شده بود پرسید؛ حاج آقا آیا در هزاران پیامبر بخصوص پیامبر عزیز خودمون، و در سیره امامان معصومون و در سیره معصومین و الامقام مانند حضرت زهرا ی مرضیه که در ایام شهادتشون هستیم و شما اصلاً هیچ لباس مشکی و "مودتی" ندارید و هوتوتو...!

آیا حتی "یک مورد" هم داریم که به یک بی حجاب گیر داده باشن!

دم دکانشان زده باشن رعایت حجاب الزامی است!

شعار داده باشن مرگ بر بد حجاب! جنس نفروخته باشن به بی حجاب!

حاج آقا که هل کرده بود حدود چهار صفحه صحبت کرد که یکی در میون می گفت "در واقع"... ولی هیچ جوابی نداشت، بعد دوباره جوان پرسید؛

ولی نگفتید آیا یک مورد هم داشتیم! که دیگه حاج آقا آدم حسابش نکرد که پاسخ بده... جوان هم گفت؛ بابا جمع کنید برید شهرهای عراق زندگی کنید که هیچ بی حجابی نداره دیگه! خجالت بکشید، انقدر ایرونی هارو به جون هم نندازید لطفا... چند نفر هم گفتن؛ احسنت، احسنت...

راستی حاج آقا، حاج خانوم، درد داری برو دکتر، نه رو منبر...